



اسدی پسر و اسدی پدر علی بن احمد و احمد بن منصور

فتح الله مجتبائی

به یاد استاد سعید نفیسی

درباره اسدی طوسی (ابومنصور علی بن احمد) آگاهی ما بسیار اندک است و، با آنکه گرشاسپنامه او پس از شاهنامه فردوسی مهم‌ترین و معروف‌ترین منظومه حماسی زبان فارسی است، تا پیش از دولتشاه سمرقندی در اواخر قرن دهم هجری تذکره‌ها و منابع تاریخی و ادبی، جز اشاراتی بسیار کوتاه و گذرا به گرشاسپنامه و یا نقل ابیاتی از آن، از احوال و آثار دیگر او چیزی نمی‌گویند. از کارهای خود او چنین برمی‌آید که در جوانی یا اواسط عمر از خراسان به آذربایجان و اَران و سایر نواحی غربی ایران مهاجرت کرده و تا دوران پیری در آن حدود زندگی کرده است، چنان‌که در ۴۴۷ هجری کتاب الأئینه فی حقایق الأدویه را، که موقّق‌الدین ابومنصور هروری به نام امیر ابومنصور جستان، «الأمیر المسدّد المؤید المنصور»^۱، تألیف کرده بود، استنساخ کرده و در همین سال‌ها در مسطّی به مطلع

بتی کام و روان بت‌پرستان به غمزه درد جانِ تندرستان

(۱) ← قزوینی، ص ۲۶۴-۲۶۷؛ نیز خالقی مطلق ۱۳۵۶، ص ۶۶۵-۶۶۳ که به درستی هویت این امیر را مشخص کرده و این القاب را به ابونصر جستان متعلّق دانسته است.

به مدح این امیر و فرزند او، امیر شمس‌الدین ابوالمعالی تاج‌الملک، پرداخته است.^۲ اسدی در ۴۵۸ در نخجوان بوده و، در این سال، گرشاسپنامه را به نام ابودلف (وفات: ۴۶۵)، حاکم آن ناحیه، سروده است و، در روزگار فرمانروائی ابوشجاع منوچهر، حکمران آنی^۳ که تا اواخر قرن پنجم در آنجا حکومت داشت، در دربار او بوده و در مناظره «قوس و زُمح» او را مدح کرده است. لغت فرس نیز، که از آثار مهم اوست، در همین روزگار و در این نواحی تألیف یافته است.

بعضی از محققان (چون هانری ماسه (Massé 1951) در مقدمه خود بر ترجمه گرشاسپنامه به زبان فرانسه)، از آن روی که در لغت فرس اسدی ابیاتی از گرشاسپنامه نقل شده است، تألیف لغت فرس را بعد از تصنیف گرشاسپنامه دانسته و، چون در لغت فرس از کسانی چون امیر معزی و ابوطاهر خاتونی و شاعران دیگری که به عهد سلجوقی تعلق داشته‌اند شاهد آورده شده است، وفات اسدی را سال‌ها بعد از گرشاسپنامه (۴۵۸ هـ) پنداشته‌اند. چنان‌که از اشارات اسدی به احوال خود، به گونه‌ای که در پایان مناظره «قوس و زُمح» در مدح ابوشجاع منوچهر شدادی برمی‌آید، شک نیست که وی، در دوران فرمانروائی این امیر آنی، پیری سالخورده بوده و آرزوی بازگشت به موطن خود را داشته است:

خسرو از خدمت بنده نیامد سیر لیک دیر شد تا دورم از مأوا و یار و غمگسار
لاله بودم روی و قارین^۴ موی و لیکن گشت چرخ زیر خیری^۵ لاله‌ام بنهفت و زیر برف قار
ولی توجه به این نکته ضروری است که به هیچ روی نمی‌توان بر اساس شواهد لغت فرس درباره تاریخ زندگانی اسدی چیزی گفت؛ زیرا، بنا بر تصریح مقدمه نسخه لغت فرس

(۲) این مسمط با تفاوت‌هایی در دیوان قطران تبریزی هم دیده می‌شود. چون ممدوحان قطران و اسدی در این سال‌ها همین سلطان و نزدیکان و درباریان او بوده‌اند و نیز چون قطران از این لحاظ شهرت بیشتری داشته است، این مسمط (و شاید قصاید دیگری) از سروده‌های اسدی (علی بن احمد) در دیوان قطران وارد شده است. این قصیده مسمط در تذکره دقائق الاشعار، که ظاهراً در قرن هفتم یا هشتم گردآوری شده است (همراه با پنج مناظره منسوب به اسدی) دیده می‌شود و پاره‌هایی از آن را یحیی قریب، در تعلیقات خود بر مرقوم پنجم سَم السَّموات (قریب، ص ۲۱۲)، با چند قطعه کوتاه دیگر از جنگی کهن نقل کرده است. این مسمط در برخی از تذکره‌های دیگر، چون تذکره بخانه نیز به نام اسدی دیده می‌شود و در روضات الجنات فی اوصاف مدینه هرات (اسفزاری، ص ۱۰) ابیاتی مثنوی‌گونه به همین وزن و گویا در مدح همین امیر به نام اسدی نقل شده است.

(۳) پایتخت قدیم ارمنستان که ویرانه‌های آن در ۴۵ کیلومتری شهر قارص (در ترکیه) باقی است.

(۴) قارین (منسوب به قار، دوده مرکب، نماد سیاهی)، سیاه.

(۵) نام گل، نماد زردی.

دانشگاه پنجاب (چاپ تهران، ۱۳۶۵) که بی شک از روی نسخه‌ای بسیار کهن نوشته شده (ص ۱۱۰)، درج شواهد در این کتاب کار خود اسدی نبوده و، بعد از او، یکی از شاگردان او به تنظیم و ترتیب آن پرداخته و شواهد لغات را بر معانی افزوده است:

خدای تعالی... من بنده ضعیف را توفیق داد که لغت دری را که حکیم امام استاد من ابومنصور علی بن احمد الاسدی الطوسی رحمه الله به اجزاء پراکنده بود و به هیچ کس تمام نداد من آن را به روزگار جمع آوردم و نهادی و ترتیبی دگرگون فراگرفتم. و این لغت‌ها را که از الفاظ دری است... بیتی شعر به استشهداد فرو نهادم از گفتار شاعرانی که الفاظ ایشان درست و پسندیده است... چنان‌که ایزد تعالی توفیق داد تا این بیت‌های استشهداد را ظاهر گردانیدم. چون از افلاک و کواکب و ماه پرداختم به حروف المعجم بایش بنهادم هم بر طریق استاد من رحمه الله تا جوینده را به وقت حاجت آسان باشد جستن، و هر چه را استشهداد نبود، در هر بسابی، مفرد نبشتم و جای شعرش را کردم تا هر که را به دیوان شاعران مطالعه افتد آن بیت را که آن لغت درش بود به جایش برنویسد، باشد که این کتاب بر این صفت تمام شود. (ص ۱۷)

شایسته یادآوری است که در این نسخه هیچ شاهی از سروده‌های اسدی و شاعران بعد از او برای واژه‌ها نیامده است.

این بود عمده آگاهی‌های ما از احوال اسدی طوسی، ابومنصور علی بن احمد، که از آثار و اشعار خود او به دست آمده است و بیرون از این مقدار، در تذکره‌ها و منابع تاریخی و ادبی، چنان‌که گفتیم، تا زمان دولتشاه سمرقندی در اواخر قرن دهم هجری، مطلب دیگری که در این باب روشن‌گر باشد دیده نمی‌شود. تنها نکته‌ای که قابل ذکر است و خالی از اهمیت نیست اشارتی است که در خاتمه نسخه‌ای از گرشاسپنامه محفوظ در کتابخانه موزه بریتانیایی (Rieu 1896, No. 202) به این عبارت آمده است: «تمام شد کتاب گرشاسپنامه از گفته مولانا اسدی، خواهرزاده مولانا فردوسی علیه الرحمه». این نسخه در قرن دهم هجری (۱۶ میلادی) کتابت شده است. همین مطلب در صفحه اول نسخه‌ای از لغت فرس کتابخانه واتیکان، مورخ ۷۳۳ (چاپ پاول هرن) نیز به خط جدیدتری دیده می‌شود و تقی کاشی هم در تذکره خلاصه الاشعار و زبدة الافکار نسبت خویشاوندی اسدی و فردوسی را یادآور شده است.^۶

۶) ظاهراً بر مبنای همین اشارات بوده است که نلدرکه در کتاب حماسه ملی ایران صریحاً اسدی را خواهرزاده فردوسی خوانده است (Noldeke 1930, p. 35). گرچه اسدی در گرشاسپنامه خود را همشهری فردوسی می‌خواند، ولی به هیچ دلیل خویشاوندی این دو را نمی‌توان مردود دانست.

نظامی عروضی در چهارمقاله و نورالدین عوفی در باب الالباب از اسدی هیچ نگفته‌اند و در مجمل التواریخ والقصص و تاریخ کزیده تنها از گرشاسپنامه او نام رفته و در تاریخنامه هرات سیف بن محمد هروی (اوایل قرن هفتم) نیز ابیاتی از آن نقل شده است. نظامی گنجوی، در آغاز بهرامنامه، از توجه ابودلف شیبانی به احوال او اشاره دارد که آن نیز تنها به سرودن گرشاسپنامه مربوط می‌شود. رشیدالدین وطواط، در حدائق السحر (چاپ اقبال، ص ۷۴)، یک رباعی^۷ از شخصی به نام علی اسدی (ی) آورده است که به احتمال بسیار قوی همین علی بن احمد است. شگفت است که شمس قیس رازی، که در المعجم فی معاییر اشعار العجم به انواع شعر فارسی پرداخته و از اکثر انواع نمونه‌هایی آورده است، از صنعت مناظره‌گویی و طبعاً از مناظرات اسدی ذکری ندارد همچنین محمد بن بدر جاجرمی در مونس الاحرار، گردآوری شده در نیمه اول قرن هشتم و مشتمل بر اشکال و انواع شعر فارسی، نه از مناظره‌گویی سخنی گفته و نه از اسدی نامی آورده است. از سوی دیگر، در بیشتر فرهنگ‌های زبان فارسی ابیاتی از اسدی، جز آنچه در گرشاسپنامه آمده است، به عنوان شاهد برای واژه‌ها آورده شده است^۸ که معلوم نیست از کدام اسدی است، علی بن احمد یا پدر او احمد بن منصور.

* * *

- (۷) از زخم سر دو زلفِ عنبربویت آزرده شود همی گل خود درویت
زانگشت‌نمای هر کسی درکویت ترسم که نشان بماند اندر رویت
- (۸) چنان‌که گفته شد، در نسخه اصلی لغت فرس اسدی از خود او هیچ شعری شاهد لغات نیوده است اما در نسخه‌های دوره‌های بعد، کاتبان ابیات بسیار از سروده‌های او در ذیل معانی لغات آورده‌اند. آنچه به اوزانی غیر از وزن گرشاسپنامه در این نسخه‌ها نقل شده اینهاست:
- برای واژه بُسَد: نگار من به دو رخ آفتاب تابان است لبی چو بُسَد [وَسَد] و دندانکی چو مروارید
برای واژه بش: به جای نعل ماهی [نؤ مه] بسته بر پای به جای در پروین بفته در بش
برای واژه بابک: یک بار طبع آدمیان گیر و مردمی گر آدم است بابت و فرزند بابکی
برای واژه بابک: با خلق راه دیگر هزمان میار تو یکسان بزی تو گر نه زاصحاب بابکی
برای واژه جاشدان: در زمی برجیدمی تا جاشدان خوردمی هرج اندرو بودی زنان

نخستین کسی که درباره اسدی به تحقیق علمی و تاریخی پرداخت هرمان اِته، شرق‌شناس معروف آلمانی، بود که در مقاله‌ای (EIHÉ 1881) → مناظرات منسوب به اسدی را مورد بحث و بررسی قرار داد و چون، از یک سو، به گفته دولت‌شاه سمرقندی در تذکرة الشعراء، اسدی «استاد فرقه شعرای خراسان» و استاد فردوسی بوده و او را در سرودن شاهنامه یاری کرده و، از سوی دیگر، بنا بر شواهد متعدّد، اسدی تا اواخر نیمه دوم قرن پنجم زنده بوده و در آذربایجان و اِزان و نخجوان می‌زیسته‌است، وی ناگزیر به وجود دو اسدی قائل شد: اسدی پدر که سراینده مناظرات است و به عصر غزنوی تعلق داشته؛ و اسدی پسر که ده‌ها سال بعد (۴۵۸ هـ) در نخجوان گرشاسپنامه را به نام ابودلف شیبانی تصنیف کرده است. به گمان اِته، تذکره‌نویسان اخبار و آثار مربوط به این دو شاعر را درهم آمیخته‌اند (Ibid, pp. 61, 64, 65, 66). اسدی، در نسخه الابینه عن حقایق الادویه، نام و نسب و نسبت خود را «علی بن احمد الاسدی الطوسی الشّاعر» ثبت کرده و اته عنوان «شاعر» را در اینجا مربوط به احمد، پدر علی، دانسته است که البته دور از احتمال نیست؛ زیرا بسیار به ندرت دیده می‌شود که شاعری در ذکر نام خود عنوان شاعر به خود دهد.

این نتیجه‌گیری هرمان اته مورد قبول دانشمندان بعد از او شد و کسانی چون پاول هرن، در مقدمه خود بر لغت فرس اسدی، ادوارد براون، در تاریخ ادبی ایران (BROWN 1928, vol. II, pp. 148-151) →، حافظ شیرانی، در «تنقید شعر العجم» (← شیرانی، ص ۱۹۷۱۹۵، ۴۱۳)، و آربری، در ادبیات کلاسیک فارسی (ARBERRY 1958, p. 58) →، از دو اسدی بزرگ و کوچک سخن گفته‌اند.

اما در سال ۱۹۳۴، شرق‌شناس روسی، ک. ی. چایکین، به مناسبت هزارمین سال ولادت فردوسی، مقاله‌ای منتشر کرد (Čajkin 1934, pp. 119-159) →^۹ و با دلایلی نه‌چندان استوار به نقد و ردّ نظر هرمان اته پرداخت. هرمان اته، چنان‌که گفته شد، یکی بودن اسدی را، به گونه‌ای که دولت‌شاه در تذکرة الشعراء آورده و او را استاد فردوسی دانسته است، با اسدی سراینده گرشاسپنامه، محال و برخلاف روال طبیعی شمرد و به وجود دو اسدی

۹) هانری ماسه در مقدمه ترجمه گرشاسپنامه (MASSÉ 1951, fin. 3) → خلاصه‌ای از مقاله چایکین را آورده است.

پدر و پسر قائل شد. چایکین، بر اساس همین استدلال، نظر دیگری عرضه کرد و قول دولتشاه را یکسر باطل و اسدی را تنها یک تن و همان علی بن احمد که ذکرش گذشت دانست.

آنچه بیش از هر دلیل دیگر چایکین را به اظهار این نظر رهنمون شد وجود کتیبه‌ای بود در خرابه‌های مسجد آنی به خط کوفی که بنای مسجد را به یکی از امرای شدادی به نام شجاع‌الدوله ابوشجاع منوچهر شاوور نسبت می‌دهد. این امیر، چنان‌که پیش از این گفته شد، در اواخر قرن پنجم در آنی حکومت داشت و همان کسی است که اسدی مناظره «قوس و رمح» را به نام او سروده است:

هر سلاخی را دگر زخمی است اندر کارزار زخم سخت ایدون کز او گردد عدو را کارزار
... نامور میر اجل والا منوچهر اصل مُلک تساج شاهان و شجاع‌الدوله و فخر تبار

چایکین، بر اساس مندرجات این مناظره، حکم کلی کرده و هر پنج مناظره منسوب به اسدی را ساخته علی بن احمد، که از طوس به نواحی اَران و آذربایجان مهاجرت کرده بود، دانسته است. از دلایل دیگری که چایکین بدان استناد می‌کند این است که اگر پدر اسدی شاعر می‌بود، طبعاً باید وی در لغت فرس از او شاهد یا شواهدی برای واژه‌ها می‌آورد که چنین نکرده است. این دلیل او هم وجهی ندارد زیرا اولاً، چنان‌که گفته شد، به هیچ روی معلوم نیست که اسدی خود در تحریر اصلی و اولیّه این کتاب شواهدی برای واژه‌ها آورده باشد، و در مقدمه نسخه لغت فرس دانشگاه پنجاب که از روی نسخه‌ای بسیار کهن کتابت شده، صریحاً آمده است که شواهد را بعداً به کتاب افزوده‌اند؛ ثانیاً، در بعضی از نسخه‌های لغت فرس که در دوره‌های بعد استنساخ شده‌اند، اشعاری از اسدی به اوزانی غیر از بحر متقارب که وزن گرشاسپنامه است آمده که معلوم نیست از کدام اسدی است، و در حال حاضر به هیچ دلیل نمی‌توان گفت که ایباتی که در پانوش ۵ نقل شد از احمد بن منصور یا اسدی پدر نیست. چنان‌که خواهیم دید، وی شاعری توانا و مدّاح بعضی از امرای آل افراسیاب و آل میکال بوده است.

چایکین وجود یک تخلص برای دو شاعر را، خصوصاً اگر پدر و پسر باشند، برخلاف رسم و عرف شاعران دانسته و این را نیز دلیلی بر نادرستی نظر هرمان اته شمرده است. اته خود به این نکته توجه داشته و آن را منافی نظر خود نمی‌دانسته است،

زیرا اینکه دو شاعر یک تخلص داشته باشند در میان سخنوران ایران نمونه‌های بسیار دارد، چون عمادی غزنوی و عمادی شهریاری (EIHÉ 1881, p. 66)، ولی هیچ‌یک از این دو محقق توجه نداشته‌اند که «اسدی»، چنان‌که مرحوم فروزانفر (ص ۴۳۹) یادآور شده است، می‌تواند نسبت باشد به شخصی یا قومی که پدر و پسر هر دو خود را بدان منسوب کرده‌اند. اشتراک در این‌گونه نسبت‌ها از جهت نسب یا ولاء و یا مولد و موطن فراوان دیده می‌شود. چایکین از شناختن تنها یکی از چند ممدوح مناظرات چنان خودشیفته شد که از سعی در شناخت ممدوحان دیگر چشم پوشید و کسان دیگری که بعد از او نظر او را پذیرفتند نیز از این جهت به بیراهه افتادند و برای شناختن ممدوحان مناظرات دیگر دیدگاه خود را به نیمه دوم قرن پنجم و دربارهای امرای سرزمین‌های شمال غربی ایران - آران و آذربایجان - محدود کردند. از همین روی، در این باب سخنان بی‌وجه گفته شد و بر اساس قیاس‌های ناقص و نادرست نتایج نادرست‌تر گرفته شد.

* * *

روشن است که کلید حلّ این مشکل شناخت درست ممدوحان مناظرات است و این ممدوحان جز ابوشجاع منوچهر شاورور ابوالسوار شدّادی، که بنا بر آنچه گذشت در نیمه دوم قرن پنجم در آنی حکومت داشت و مناظره «قوس و زُمح» در مدح اوست، دو ممدوح دیگر، ابونصر احمد بن علی و خواجه عمید ابوجعفر محمد، به یقین، و میر ابوالوفا و برادرش میر رستم، به احتمال بسیار قوی، چنان‌که خواهیم دید هر چهار از رجال تاریخی اواخر قرن چهارم و اوایل قرن پنجم هجری بوده‌اند، و طبعاً سراینده چهار مناظره دیگر شخص دیگری جز ابومنصور علی بن احمد، و همان احمد بن منصور پدر علی بن احمد بوده است.

اسدی خود، در آغاز نسخه‌الانبیه، نام و نسب و نسبت خود را، به گونه‌ای که یادآور شدیم، آورده است، اما در آنجا، نه کنیه خود را می‌گوید و نه به نام جدّ خود اشاره‌ای دارد. قاضی نورالله شوشتری در مجلس المؤمنین (مجلس دوازدهم) و، در پی او، رضاقلی خان هدایت، در مجمع الفصحاح (ج ۱، ص ۲۸۳)، کنیه او را «ابونصر» گفته‌اند و، در نسخه‌ای از گرشاسبنامه محفوظ در کتابخانه گوتا، و حاجی خلیفه، در کشف الظنون (cf. EIHÉ 1881, p. 65)،

کنیه او را «ابوالحسن» نوشته‌اند. ولی در نسخه‌های لغت فرس، که به هر حال از لحاظ زمان بر سایر منابع مقدم‌اند و اصل آنها به زمان خود اسدی می‌رسد، کنیه او «ابومنصور» آمده است. نام جد او یعنی پدر احمد تاکنون تنها در دو جا دیده شده است: یکی مقدمه اداة الفضلا تألیف حاجی خان بدر محمد دهلوی که در ۸۲۲ ترتیب یافته (Ibid)؛ دیگری مقدمه فرهنگ جهانگیری که تألیف آن در ۱۰۱۷ پایان پذیرفته است. در این دو اثر، نام و کنیه و نام جد اسدی چنین آمده است: «ابو [ال] منصور علی بن احمد بن منصور الاسدی الطوسی».

اکنون باید دید که این احمد بن منصور که پدر اسدی بوده است و اِته و براون و دیگران مناظرات اسدی را از او دانسته‌اند کیست؟

در ترجمان البلاغه رادویانی (ص ۲۳)، در صنعت مقتضب، چنین آمده است:

بوقتی کی قراخان اندر بند بود احمد منصور گفت،

آن که تو را بند کرد بندهت را نیز بندی کردست ناپیدیدی و پنهان

بند تو از آهن است و بند من از غم بند تو بر پای و بند بندهت بر جان^{۱۰}

این احمد منصور کسی نیست جز سراینده مناظرات و پدر علی بن احمد اسدی؛ قراخان نیز کسی نیست جز ابونصر احمد بن علی ملقب به قراخان، از امرای آل افراسیاب یا قراخانیان (یا ایلک خانیان) ماوراءالنهر که ابن الاثیر در الکامل فی التاریخ (ج ۹، ص ۱۱۳۱۱، ذیل وقایع سال ۴۰۸)، او را گویا سهواً برادر طغان خان که در نخستین سال‌های قرن پنجم در آن حدود حکومت داشت دانسته است.

احمد آتش، در تعلیقات خود به زبان ترکی بر ترجمان البلاغه (رادویانی، 31)، این قراخان را احمدخان بن خضرخان پنداشته است که در ۴۸۲ به دست ملکشاه سلجوقی اسیر شد و به بند افتاد. تنها وجه شباهتی که احمد آتش در میان این دو امیر دیده به بند افتادن آنهاست و، همچنان که زنده یاد سعید نفیسی گفته است، «چون وی گرفتار شده و به بند افتاده و این قراخان [در شعر احمد منصور] هم به بند افتاده است، قراخان را احمد

۱۰) رشید و طواط در حقائق السحر این قطعه را بدون ذکر نام شاعر در بیان صنعت «جمع با تفریق و تقسیم» آورده و گفته است: «جمع این هر سه حال بس مشکل است و من هیچ نظم ندیدم که این هر سه حال را جامع بود مگر شعر یکی از شعرا دو بیت پارسی و این است: آنچه تو را بند کرد...».

فرض کرده است»^{۱۱}. پیداست که اولاً این شباهت برای یکی دانستن آن دو به هیچ روی بسنده نیست؛ ثانیاً این شخص را، که احمد آتش ظاهراً به پیروی از ابن اثیر «احمدخان» نامیده است، در *راحة الصدور* راوندی (ص ۱۳۰) و تاریخ گزیده و *روضة الصفا و حبيب السیر* سلیمان خان است (← همان جا، پانوشت) و در *سلاجوقنامه* ظهیری نیشابوری (ص ۳۱) تنها به عنوان خانِ سمرقند از او یاد شده است، و معلوم نیست که کدام نام درست است. شخص مورد نظر در ترجمان البلاغه صریحاً «قراخان» نام دارد و شخص مذکور به هر حال نام دیگری دارد. استاد ما، زنده یاد سعید نفیسی، در نقد نظر احمد آتش، گوید: «به گمان من این قراخان همان حسن قراخان پدر رکن الدین مسعود بن حسن طمغاج خان یا قلیچ طمغاج خان است که خود و پسرش ممدوح سوزنی بوده اند ... و بدین گونه معلوم می شود که این حسن قراخان وقتی گرفتار و بندی شده است». این سخن سعید نفیسی هم در غرابت کمتر از سخن احمد آتش نیست. سوزنی سمرقندی که در ۵۶۲ یا ۵۶۹ درگذشته چگونه می تواند مدّاح امیری بوده باشد که به هر حال پیش از سال ۵۰۷ (سال کتابت و نه تألیف ترجمان البلاغه) زندگی می کرده است؟ ترجمان البلاغه بی شک از آثار اواسط قرن پنجم است و شاعرانی که نامشان در آن آمده است چون رودکی و دقیقی و منجیک و فرّخی و عنصری... همگی به اواخر قرن چهارم تا نیمه های قرن پنجم تعلق داشته اند و این حسن قراخان و پدرش که ممدوح سوزنی بوده اند در اواسط قرن ششم زندگی می کرده اند. (← نفیسی ۱، ج ۳، ص ۱۳۲۶-۱۳۳)

قراخانی که نامش در شعر احمد منصور (احمد بن منصور) در ترجمان البلاغه آمده است قطب الدوله ابونصر احمد بن علی ملقب به قراخان است که برادر سلطان ماوراءالنهر، شمس الدوله ابوالحسن (یا ابوالحسین) نصر بن علی معروف به ایلک خان بوده است؛ و این شمس الدوله نصر بن علی همان کسی است که در ۳۸۹ بخارا را فتح کرد و دولت سامانی را برانداخت (ابن الاثیر، ج ۹، ص ۵۵، ذیل وقایع سال ۳۸۹؛ بیهقی، ج ۲، ص ۷۸۱). قراخان، به گفته زامباور (Zambaur 1927, pp. 206-207; Bosworth 1967, p. 111)، از سال ۳۹۴ ولیعهد برادرش ایلک خان بوده و در دستگاه او مقام و موقعیت خاص داشته و،

(۱۱) نفیسی ۱، ج ۳، ص ۱۴۰۴. این جلد که از ص ۱۱۶۰ تا ص ۱۵۹۵ تقریباً تمامی منابع مربوط به سلسله قراخانیان را شامل است.

ظاهراً پس از مرگ ایلک خان در حدود ۴۰۳، به نام ابونصر احمد اول و با لقب طغان خان به سلطنت رسیده است.^{۱۲} به بند افتادن او می‌بایست در جنگ‌ها و گیر و دارهایی که پس از سال ۳۹۰ میان ایلک و اسماعیل بن نوح ملقب به منتصر روی می‌داد بوده باشد. در این جنگ‌ها، چند بار امیر سامانی سپاه ایلک را شکست داد و گروهی از سران و بزرگان ترک را به اسارت گرفت، چنانکه در یکی از این پیروزی‌ها، جعفر تکین، برادر قراخان و ایلک خان، اسیر سپاهیان امیر سامانی شد. (ابن الاثیر، ج ۹، ص ۵۸-۶۵، ذیل وقایع سال ۳۹۰)

احمد منصور، چندگاهی در آخرین دهه قرن چهارم، به دربار شمس‌الدوله ایلک خان تعلق داشته و مداح برادر او، قراخان ابونصر احمد بن علی، بوده است و در دو مناظره «مُسْلِم و مغ» و «شب و روز» از او به عنوان «گزین قاضی»، «سر همه وزرا» و «رئیس الزؤسا» یاد می‌کند و علم او را در حکمت و فقه و سیاست و مُلک‌داری، و هنر او را در دبیری و سخنوری و شعرشناسی می‌ستاید.

جلیل و سید ابونصر احمد بن علی	سر همه وزرا شمع دهر و فخر تبار
بزرگواری کز وحدت خدای علوم	همه شناسد تا نفس و طبع و چرخ و مدار
... ایسا میان امم در قیاس فقه امام	ایا بر اسب سخن در مصاف علم سوار
... قلمت خاتم عقل است و ترجمان بصر	رسول وهم و در فکر و ناقد اشعار ^{۱۳}

این مناظره از برخی فواید تاریخی نیز خالی نیست و گوشه‌هایی از تاریخ مبهم و تاریک سلسله ایلک‌خانیان یا قراخانیان ماوراءالنهر را تا حدودی روشن می‌کند. از اشارات سراینده این مناظره چنین برمی‌آید که علی بن موسی، پدر ایلک خان و قراخان (و دو برادر دیگر آن دو، جعفر تکین و ارسلان خان اصم)، که شاعر از او به «سیدنا» تعبیر می‌کند، در زمان سلطان پیشین، شهاب‌الدوله ابوموسی هارون بن سلیمان [بن موسی] که ظاهراً برادرزاده او بوده، سمت وزارت داشته است و، پس از مرگ شهاب‌الدوله و سلطنت یافتن پسرش نصر اول شمس‌الدوله ایلک خان، از وزارت برکنار

۱۲) ابن الاثیر در وقایع ۳۸۹ (ج ۹، ص ۵۵) ایلک‌خان معروف، شمس‌الدوله نصر بن علی را با برادرش ابونصر احمد بن علی اشتباه کرده است. این‌گونه سهوها و اشتباهات درباره افراد این سلسله در همه منابع دیده می‌شود.

۱۳) ابیات از نسخه عکسی دقاق اشعار نقل شد با رجوع به نقل مجمع الفصحی و برخی اصلاحات.

شده و پسر دیگرش، ابونصر احمد بن علی ملقب به قراخان، به جای او نشست است، بی آنکه نسبت به پدر بی حرمتی کرده باشند؛ و ظاهراً این قراخان در سلطنت یافتن برادر دخیل و مؤثر بوده است. در پایان مناظره در این باب آمده است:

امیر عادل از آن برگزیدت از همه خلق	که در هنر نبُدت یار کس به هیچ دیار
به تو رها شده شمسِ سعادتش ز کسوف	بسه تو برآمده ماهِ سیاستش ز غبار
... یکی عروس بُد این مُلک دی کجا پدرت	ز رسم خویش بیاراست روی او چو بهار
هم این ولایت مانند تازه باغی بود	کجا پدرت وُرا ساخت زایمنی دیوار
... تو از جلالت و از فخر گونه گونه درخت	دراو نشاندی و راندی [هم؟] از نعیم انهار
کجا چو سیدنا نامور پدر باشد	پسر از او نه عجب چون تو گنج علم و وقار
به جایش ارتو نشستی رواست زانکه پسر	بسه جایگاه پدر به که دشمن غدار

در پایان این مناظره، اسدی پدر به نسبت یا تخلص خود اشاره دارد:

به شکر تو اسدی را بر آسمان توفیق همیشه بر تو ز لطفش ثنا و عدل نثار

بعضی پنداشته اند که، چون عقیده اسدی در گرشاسنامه درباره آفرینش آتش و خاک و ترجیح خاک و زمین بر عناصر دیگر عیناً با نظر سراینده مناظره «مُسلِم و مغ» یکی است، این خود دلیل است بر اینکه سراینده هر دو یک شخص بوده است (← فروزانفر، ص ۴۵۰-۴۵۱). اما این استدلال وجهی ندارد و اینکه پدر و پسری در برخی مسائل دینی یا نظری همفکر و هم نظر بوده باشند و در بیان نظرگاه خود دلایل و شواهد و قیاس ها و تعبیرات مشابه بیاورند امری غریب و غیر متعارف نیست.

مناظره «شب و روز» نیز، چنان که اشاره شد، در مدح همین قراخان ابونصر احمد بن علی است که از او در اینجا به «رئیس الرؤسا» تعبیر شده است. شاعر در خطاب به «شب» گوید:

ور به قولم بُتوی راضی و خواهی که بؤد	در میان حکم کنی عدل خداوند حکم
یا پسند آر به گفتار شه عادل راد	یا رضا ده به رئیس الرؤسا کان کرم
راد بونصر جلیل احمد کز نصرت و حمد	افسر جاه و جلال است و سر مُلک و نعیم

با توجه به نسب نامه هایی که زامباور و استنلی لین پول تنظیم کرده اند و بنا بر مطالبی که در الکامل فی التاریخ ابن اثیر و تاریخ یمنی و زین الاخبار گردیزی و مقالات بارتولد در دایرة المعارف چاپ اروپا درباره امرا و سلاطین ایلیک خانیه آمده است و با توجه

به اختلافاتی که در این منابع در القاب و اسامی و سنوآت افراد این سلسله دیده می‌شود، می‌توان شجره نسب و نسبت این بخش از ملوک این خاندان را به تقریب به صورت زیر پیشنهاد کرد:



قصیده دیگر مناظره «عرب و عجم» است که به برتری عجم بر عرب می‌انجامد^{۱۴} و ممدوح آن شخصی است به نام ابوجعفر محمد. شاعر، در ضمن گفتار خود در این باب، خطاب به عرب گوید:

افزون ز یکی نیست محمد به خلقان	دیگر که اگرچند بر ما و شما نیز
کز فخر عجم اوست پس از ظاهر و امکان	دانم به جز او ناموری من که در آفاق
از ملت آنم دل و از خدمت این جان	اخیر من اند این دو محمد که به شادی
همواره شرف دارد از این مشهد نوقان	چونان که شرف داد از آن کعبه فرخ
بوجعفر داننده محمد مه کیهان	و آن از همه سادات جهان خواجه عمید است

شاعر این قصیده مناظره را در وقتی که دو عید تقارن داشته سروده و به ممدوح خود تقدیم کرده است و، در پایان آن، به دو شخص دیگر، به خواجه ابونصر و نیز به پسر ممدوح اشاره دارد.

این ابوجعفر محمد کسی نیست جز ابوجعفر محمد بن عبدالله از بزرگان خاندان معروف و قدیمی میکالیان، پسر رئیس ابومحمد عبدالله بن اسماعیل میکالی (وفات: ۳۷۹)، رئیس نشابور که مردی ادیب و عالم بود و در فقه و حدیث و علوم بلاغی دستی تمام داشت^{۱۵}. وی از سال ۳۵۶ ریاست نشابور را به عهده گرفت و تا پایان عمر بدین سمت باقی ماند و چندین بار او را به وزارت دعوت کردند و او نپذیرفت. پسرش ابوجعفر نیز از اعیان رجال عصر سامانی بود و در ادب و علوم بلاغی و در فقه و حدیث از نخبگان زمان خود به شمار می‌رفت^{۱۶}، با بدیع الزمان همدانی مکاتبه داشت و بدیع الزمان در مدح او اشعاری دارد. عموزاده او، ابونصر احمد بن علی میکالی، نیز ممدوح بدیع الزمان و ابوالفتح بستی بود و پسر او، ابوالفضل عبدالله، در شمار بزرگان نشابور در دوره غزنوی بود. این مناظره بی شک در خراسان سروده شده است؛ زیرا شاعر، در آن، در چند جا بدین نکته اشاره دارد. گذشته از ذکر «مشهد نوقان» که نقل شد، خطاب به عرب گوید:

کان شَبه و معدنِ پیروزه بر ماست کانِ زر و سیم و گهرِ کوه بدخشان

۱۴) در دقاق الاشعار، عنوان مناظره چنین است: «مناظره با عرب کند به فضل عجم».

۱۵) درباره این خاندان و این دو شخص ← تعلیقات بسیار مفید سعید نفیسی بر تاریخ بیهقی، ج ۳، ص ۹۶۹-۱۰۰۸؛ نیز ← Shafi.

۱۶) وفات او را یاقوت، در معجم الادبا (ج ۱۸، ص ۲۹-۳۰)، سال ۳۸۸ داده است.

که اشاره به معدن پیروزه نیشابور است که از دیرباز مشهور بوده. در جای دیگر گوید:

فرسنگ هزار از پی حج ما بگذاریم آییم به کعبه ز حد بلخ و ز بلخان
و درباره طلوع خورشید نیز گوید:

بر ما فکند نور پس آنکه به شما بر هر روز نخستین چو خور آید ز خراسان

مناظره «آسمان و زمین» قصیده‌ای است در مدح شخصی با کنیه «ابوالوفا»، با اشاره‌ای مدح‌آمیز به نام برادر او «میر رستم». پس از آنکه هر دو طرف، آسمان و زمین، هر یک در اثبات برتری خود حجت‌هایی که داشتند آوردند، «زمان» میان آن دو میانجی می‌شود و هر دو را به وفاداری به ممدوح، میر ابوالوفا، می‌خواند:

چون جنگشان دراز بُد ناگهی زمان آمد میانشان در و گفت این جدل چرا
... صلح آورید هر دو و بر صلح تا ابد دایم وفا کنید و میازید زی جفا
نیکوتر از وفا شناسید زآنکه هست کردن وفا طریقِ وَفی میر ابوالوفا

شاعر، پس از «التفات» از مخاطب به غایب، به وصف فضایل و خصایل ممدوح خود می‌پردازد:

میرِ جلیل سیدِ اوحد سپهرِ فضل والامطهرِ ملک‌اصلِ ملک‌لقا
آن دانش‌ردی که رزین فهمِ فیلسوف در بحر دانشش نتواند زدن شنا...

و باز از غایب به مخاطب، که این بار ممدوح اوست، التفات می‌کند و می‌گوید:

ای در کفایت تو مراد آمدن به کف ای در عنایت تو رها گشتن از عنا
... داری چو میر سید رستم برادری کش امر اگر رود به فلک بر بود روا
... هر دو ز اصل جوهرِ نوشیروان شهید آن کز همه شهان بُدش خلق هم سوا...

اته نام «رستم» را در این منظومه کلید شناخت ممدوح آن دانسته و او را مجدالدوله ابوطالب رستم فرزند فخرالدوله بویه پنداشته و برادرش را، که در اینجا میر ابوالوفا خوانده شده، ابوطاهر شمس‌الدوله گمان برده است. ولی با آگاهی‌هایی که درباره این دو برادر و خصومت‌های آن دو داریم (ابن الاثیر، ج ۹، ص ۷۰-۷۱، ذیل سال ۳۹۷)، چنین فرضی پذیرفتنی نیست. بیشتر چنین به نظر می‌رسد که مقصود از ابوالوفا شهریار بن شروین، از ملوک آل باوند، و مقصود از میر رستم برادر او، رستم بن شروین خال قابوس و شمگیر، باشد و مؤید این نظر آن است که شاعر اصل این دو برادر را از «اصل گوهر» نوشیروان

ساسانی دانسته است و می‌دانیم که سلسله نسب آل باوند به کیوس بن قباد، برادر انوشیروان، می‌رسیده است (بیرونی، ص ۴۶). اینکه کسی در زمان خود لقب یا کنیه‌ای داشته باشد که معروف نباشد و در نوشته‌های تاریخی نیامده باشد نمونه‌های دیگری هم دارد، چنان‌که ابونصر جستان بن ابراهیم امیر طارم از ملوک کنگری، در زمان ناصر خسرو، کنیه «ابوصالح» داشته و ناصر خسرو، در سفرنامه، به این کنیه از او یاد کرده^{۱۷}، در صورتی که مدّاح او، قطران، همه جا کنیه او را ابونصر گفته و در هیچ جا ابوصالح نگفته است.

* * *

چنان‌که پیش از این گفته شد، احمد بن منصور شاعری توانا بوده و قطعه‌ای که رادیوانی در ترجمان البلاغه از او نقل کرده و رشید وطواط در حدائق السحر آن را با ذکر عبارتی تحسین‌آمیز (وطواط، پاورقی شماره ۱۸) در صنعت «جمع با تفریق و تقسیم» آورده است، نمودار قدرت او در شاعری است. این قطعه ظاهراً بخشی از قصیده‌ای بوده است و معلوم می‌شود که احمد منصور، علاوه بر دو مناظره‌ای که یاد کرده شد، قصیده یا قصاید دیگری هم در مدح قراخان (ابونصر احمد بن علی) داشته است. چهار مناظره‌ای که از او بر جای مانده است نیز حکایت از توانایی او در سخن‌سرایی دارد. هیچ معلوم نیست که چرا در تذکره‌ها و کتاب‌های تاریخ (جز در ترجمان البلاغه) نامی از او نیامده است؛ ولی منوچهری، در قصیده «لُغَز شمع» که در ستایش عنصری سروده، در جایی که به شاعران پیشین در قیاس با عنصری اشاره دارد، گفته است:

از بخارا پنج و پنج از مرو و پنج از بلخ باز هفت نیشابوری و سه طوسی و سه بوالحسن
گو فراز آیند و شعر او ستادم بشنوند تا غریزی روضه بینند و طبیعی‌نسترن

این سه طوسی یکی بی شک فردوسی است، دیگری دقیقی، و سومی جز اسدی پدر چه کسی تواند بود؟ اینکه از اسدی پدر (احمد بن منصور) در جایی ذکر نیامده شاید از آن روی بوده است که هنر او بیشتر مناظره‌سازی بوده و مناظره از اشکال رایج شعر

۱۷) «و این امیر نام خود را بر کاغذ چنین می‌نویسد که مرزبان الدّیلم، جیل جیلان، ابوصالح، مولی امیرالمؤمنین» (ناصر خسرو، ص ۷-۸)؛ نیز کسروی، ص ۶۲-۶۳.

نبوده و یا از آن روی بوده است که وی در یک جا ساکن نبوده و از درباری به دربار دیگر می‌رفته است.

وی ظاهراً نخست به دستگاه شهربارین شروین، فرمانروای پَریم طبرستان، مربوط بوده و، در مناظره «آسمان و زمین»، او را به عنوان «ابوالوفا» و برادرش امیر رستم بن شروین را مدح کرده است. سپهبد شهربار از ملوک معروف آل باوند در طبرستان در اوایل نیمه دوم قرن چهارم بوده و برادرش رستم بن شروین (وفات: ۳۷۰) (ابن الاثیر، ج ۸، ص ۵۰۶)، پدر مرزبان بن رستم مؤلف مرزبان‌نامه اصلی بوده است. ابوریحان بیرونی چندگاهی نزد این مرزبان بن رستم به سر برده و کتاب مقالید علم الهیة را به نام او تألیف کرده است.

احمد منصور در اواخر قرن چهارم از طبرستان به نیشابور رفته و به دستگاه حکومت امیران آل میکال پیوسته و در مناظره «عرب و عجم» به مدح ابوجعفر محمد بن عبدالله میکالی، که تا زمان مرگ خود در ۳۸۸ رئیس نیشابور بوده، پرداخته است و چنین به نظر می‌رسد که در دهه آخر قرن چهارم در ماوراءالنهر بوده و به دربار ایلک‌خان شمس‌الدوله نصر بن علی تعلق یافته و در دو مناظره «شب و روز» و «مسلم و مغ»، برادر سلطان، ابونصر احمد بن علی ملقب به قراخان، را مدح گفته و، در قصیده دیگری که تنها دو بیت آن را رادویانی در ترجمان البلاغه حفظ کرده است نیز، به مدح همین قراخان پرداخته و از در بند بودن او اظهار تأثر و اندوه کرده است. (← صفحات گذشته)

از احمد منصور جز این چهار مناظره و قطعه‌ای که ذکر شد چیز دیگری در دست نیست ولی هیچ بعید نیست که بعضی از ابیات که در فرهنگ‌ها از اسدی شاهدی و اثرها آورده شده، البته جز آنچه از گرشاسپنامه است، از همین اسدی پدر باشد. از احوال او جز آنچه غیر مستقیم از مناظرات او به دست می‌آید چیزی نمی‌دانیم. چنان‌که قبلاً گفته شد، در بعضی منابع به خویشاوندی او با فردوسی اشاره رفته است و فرزند او علی بن احمد را خواهرزاده فردوسی دانسته‌اند. آنچه دولت‌شاه سمرقندی درباره روابط او با فردوسی گفته است، اگر تمامی آن هم درست نباشد، مؤید نوعی مناسبت میان آن دو می‌باشد. کنیه او شاید «ابوالحسن» باشد که در نسخه گرشاسپنامه کتابخانه گوتا آمده و حاجی خلیفه نیز در کشف الظنون آورده است (EIHÉ 1881, p. 65) و یا «ابونصر»، چنان‌که در مجالس المؤمنین شوشتری و مجمع الفصحاء هدایت دیده می‌شود. تاریخ ولادت او معلوم

نیست ولی از قراین و زمان حیات ممدوحان او می‌توان دریافت که در نیمه‌های قرن چهارم چشم به جهان گشوده. شاهد صادق وفات اسدی را در ۴۲۵ گفته است (نفیسی ۲، ص ۴۷۱) و این مسلماً سال وفات اسدی پسر نیست و باید سال وفات اسدی پدر باشد. هدایت نیز وفات اسدی را در ۴۶۵، در دوران سلطان مسعود غزنوی، نوشته است که آشکارا دو مطلب - ۴۶۵، سال وفات اسدی پسر، و دوران سلطنت مسعود (وفات: ۴۳۲)، زمان مرگ اسدی پدر، را خلط کرده است.

منابع

- ابن الاثیر، الكامل فی التاریخ، بیروت ۱۴۰۲.
- ابن اسفندیار، تاریخ طبرستان، به تصحیح عبّاس اقبال، تهران ۱۳۲۰.
- اسدی طوسی، علی بن احمد، لغت فوس، پاول هورن، به تصحیح دبیرسیاقی، تهران ۱۳۳۶.
- لغت فوس، به تصحیح عبّاس اقبال، تهران ۱۳۱۹.
- لغت فوس، به تصحیح فتح‌الله مجتبیائی، علی اشرف صادقی، تهران ۱۳۶۵.
- گرشاسپنامه، به تصحیح حبیب یغمائی، تهران ۱۳۱۷.
- اسفزاری، معین الدّین، روضات الجنّات فی اوصاف مدینه هرات، به تصحیح محمد اسحق، علیگر ۱۹۶۱.
- بیرونی، ابوریحان، آثارالباقیه، به تصحیح پرویز اذکائی، تهران ۱۳۸۰.
- بیهقی، ابوالفضل، تاریخ بیهقی، به تصحیح سعید نفیسی، تهران ۱۳۳۲.
- جاجرمی، محمد بن بدرالدّین، مونس الاحرار فی دقائق الاشعار، نسخه خطّی متعلّق به کتابخانه شادروان سعید نفیسی.
- خالقی مطلق، جلال، «اسدی طوسی»، مجله دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه فردوسی، سال ۱۳، شماره ۴ (۱۳۵۶)، سال ۱۴، شماره ۱ (۱۳۵۷).
- خلاصه الاشعار و زبده الافکار، تقی کاشی، عکس کتابخانه بادلیان محفوظ در کتابخانه مجتبی مینوی.
- دقائق الاشعار، عکس نسخه بادلیان محفوظ در کتابخانه مجتبی مینوی.
- دولتشاه سمرقندی، تذکرة الشعراء، به تصحیح ادوارد براون، لندن ۱۹۱۰.
- رادویانی، محمد بن عمر، ترجمان البلاغه، به تصحیح احمد آتش، استانبول ۱۳۴۹.
- رازی، شمس قیس، المعجم فی معایر اشعار العجم، به تصحیح مدرّس رضوی، تهران ۱۳۳۵.
- راوندی، نجم الدّین محمد بن علی، راحة الصدور، به تصحیح محمد اقبال، تهران ۱۳۳۳.
- شوشتری، قاضی نورالله، مجالس المؤمنین، تهران ۱۳۷۵ ق.
- شیرانی، حافظ محمود، «تنقید شعر العجم»، مقالات، ج ۵، لاهور ۱۹۷۰.
- ظهیری نیشابوری، ظهیرالدّین، سلجوقنامه، تهران ۱۳۲۳.
- عوفی، محمد، لباب الالباب، به تصحیح سعید نفیسی، تهران ۱۳۳۵.

- فروزانفر، بدیع الزمان، سخن و سخنوران، تهران ۱۳۵۰.
- قریب، یحیی، تعلیقات بر مرقوم بنجم سلّم السموات، تهران ۱۳۴۰.
- قزوینی، محمد، بیست مقاله، به تصحیح عباس اقبال، تهران ۱۳۳۲.
- قطران تبریزی، دیوان، به تصحیح محمد نخجوانی، تبریز ۱۳۳۳.
- کسروی، احمد، شهبازان گمنام، تهران ۱۳۵۵.
- ناصرخسرو، سفرنامه، به تصحیح محمد دبیرسیاقی، تهران ۱۳۵۶.
- نظامی عروضی، چهارمقاله، به تصحیح محمد معین، تهران ۱۳۳۳.
- نظامی گنجوی، بهرامنامه (هفت پیکر)، به تصحیح وحید دستگردی، تهران ۱۳۳۴.
- نفیسی، سعید (۱)، تعلیقات بر تاریخ بیهقی ← بیهقی
- (۲)، محیط زندگی و احوال و اشعار رودکی، تهران ۱۳۳۶.
- وظاوط، رشیدالدین، حقائق السحر، به تصحیح عباس اقبال، تهران ۱۳۰۹.
- هدایت، رضاقلی خان، مجمع الفصحاء، به تصحیح مظاهر مصنف، تهران ۱۳۳۶.
- هروی، سیف بن محمد، تاریخ نامه هرات، کلکته ۱۹۴۳.
- یاقوت، معجم الادباء، طبع مصر، دارالمأمون [بی تا].

- ARBERRY, A. J. (1958), *Classical Persian Literature*, London.
- BOWORTH, C. E. (1967), *The Islamic Dynasties*, Islamic Surveys, Edinburgh.
- BROWNE, E. G. (1928), *A Literary History of Persia*, vol. II, Cambridge.
- Čajkin, K. I. (1934), "Acadi starši i Acadi mladšij", *Ferdowei 934-1934*, Izdatel'svo Akademii Nauk, Leningrad, 119-160.
- EIHÉ, Hermann (1881), "Über persische Tenzonen", *Abhandlungen des fünften Internationalen orientalisten Congresses*, zu Berlin, zweiter Thiel, erst Hälfte, 48-135.
- LANE POOLE, Stanley (1893), *The Mohammadan Dynasties: Chronological and Genealogical Tables*, London.
- MASSÉ, Henri (1951), *Le livre de Garchasp-Poème persan d'Assadi de Toûs*, tome II, Paris, (Introduction).
- NOLDEKE, Th. (1930), *The Iranian National Epic*, Eng. transl. by L. BOQDANOV, Bombay.
- RIEU, Charles (1896), *Supplement to the Catalogue of the Persian Mss. in the British Museum*, London.
- SHAFI, Muhammad (1935) "Sons of Micāl", *Proceedings of Idāra-i Māārif-i Islāmīa*, First Session held in Lahore, April 1933, Lahore 1935, pp. 107-158.
- ZAMBAUR, Eduard von (1927), *Manuel de généalogie et chronologie pour l'histoire de l'Islam*, Hanovre.

